



مرکز مطالعات اسلامی بینش  
WWW.BINESH.CC

# نوکران و بهره‌شمنی از اجتهادات عمیری

«خوانشی انتقادی»

ویراست یکم



نویسنده: سلطان العمیری

ترجمه: واحد ترجمه بینش

عنوان کتاب:	نوگرایان و بهره‌کشی از اجتهادات عمّری
عنوان اصلی:	التوظيف الحدائي للاجتهادات العمّرية
تألیف:	سلطان بن عبد الرحمن العميري
ترجمه:	واحد ترجمه بینش
موضوع:	تاریخ اسلام - تاریخ اسلام
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	خرداد (جوزا) ۱۳۹۹ ه. ش - شوال ۱۴۴۱ ه. ق
منبع:	مرکز مطالعات اسلامی بینش - www.Binesh.cc



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[book@qalamlib.com](mailto:book@qalamlib.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه اسلامی از آن رو که اندیشه دینی منحصر به فردی است به ریشه دار بودن عمیق بُعد دینی توصیف می شود از همین روی افکار نمی توانند رشد و نمو داشته باشند و به حیات خود ادامه دهند مگر اینکه نقطه اتکایی دینی برای خود بیابند که بدان تکیه دهند، و این همان چیزی است که برخی رقابت های شدید میان جریان های رو به رشد در اندیشه اسلامی را تفسیر می کند که سعی دارند به روش های مختلف، بُعدی دینی و تاریخی برای خود دست و پا کنند.

**گفتمان نوگرایانه** پس از تجارب طولانی مدت، این حقیقت را درک کرده و یقین حاصل کرده افکاری که بدان ها دعوت می دهد هرگز مورد استقبال و پذیرش قرار نخواهد گرفت و هیچگاه بستری مناسب به دست نخواهد آورد مگر اینکه خودش را به اندیشه ای منسوب کند که نماینده بُعد دینی و امتداد تاریخی در اندیشه اسلامی باشد.

به همین سبب، تلاش بسیاری به خرج داده تا بتواند بستری اجتماعی برای خود فراهم کنند و بنیادی دینی و تاریخی برای افکارش ایجاد نماید. از حوادث تاریخی ای که گفتمان نوگرایانه آن را مرکز توجه قرار داده و بسیار بدان اشاره می کند برخی اجتهادات صادره از امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه است که آن را به استدلال گری ژرف، نادیده گرفتن سرچشمه دینی و تعامل به دور از تکیه محض بر ظاهر الفاظ توصیف می کند. بنابر این گفتمان، هنگامی که مسائل جدیدی در عصر عمر سر بر آورد وی و صحابه همراهش، اختلاف زمان و تنوع حالات را درباره آن مسائل مراعات نمودند و همین بود

که سبب شد اجتهادی را بر دیگری ترجیح دهند؛ همانند «توقف سهم مؤلفه قلوبهم» از سوی عمر، «اجرا نکردن حد دزدی در خشکسالی عام الرمادة»، «تقسیم نکردن زمین فتح شده برای غنیمت برندگان»، «افزایش حد شرابخواری»، «کشتن نه نفر در ازای یک نفر» و اجتهادات فقهی دیگر.

لذا گفتمان نوگرایانه، شتابزده برخی از این اجتهادات را تکیه‌گاه خود قرار داد و چنین به تصویر کشید که عمر بن خطاب از سلطه و چیرگی نص‌رهایی یافته است و فرایضی که آن نصوص بیانگر آن‌ها بودند و احکامی که در بر داشتند را ملغا نموده است و شعائر و عباداتی ثابت در اسلام را به خاطر مصلحت و نیز به هدف توسعه سیاق تاریخی تغییر داده است و برای خوانندگان تاکید کرده است که مصلحت نزد عمر بن الخطاب رضی الله عنه در بنای احکام شرعی و در فهم نصوص دینی و تعامل با آن‌ها بر هر چیزی مقدم است و یگانه منبعی است که بدان تحاکم می‌کند!

این طرز استدلال به تاکید بر اندیشه اصلی در جریان نوگرایانه و نیز مشروعیت‌بخشی به این هدف نهایی یعنی باور به تاریخمندی شریعت اسلامی و نسبی بودن احکام آن انجامید چرا که این اندیشه، ستون اساسی ساختمان فکری نوگرایان قلمداد می‌شود<sup>۱</sup> و بر همین اساس، گفتمان نوگرایانه خواستار این شده که از سلطه و چیرگی نصوص شرعی‌رهایی یابد و از ضوابط، حد و

---

۱- نگا: إسلام‌المجدیدین، محمد (حمزة: ۵۶).

مرزها و درون‌مایه اصلی آن فراتر رود و به درون‌مایه و مضامین دیگری منتقل شود که به قول آن، با سیاق تاریخی سازگار است.

از کسانی که اجتهادات عُمری را به شکل زیادی بکار گرفته است نصر حامد ابوزید است؛ چنانکه او مواضعی که بدان رسیده را این‌گونه توجیه کرده که عقاید دینی در گرو واقع هستند و با تغییر و تحول واقع، دستخوش تغییر می‌شوند و در این مسئله به برخی اجتهادات عمر بن خطاب رضی الله عنه تکیه کرده است چنانکه می‌گوید: «ما به مواضع عمر بن خطاب در نص مربوط به "مؤلفه قلوبهم" رجوع می‌کنیم، اگر او با نص برخوردی ظاهری داشت و اگر نمی‌توانست آن را در سیاق آن جای دهد قادر نبود آن علتی را دریابد که اگر نفی می‌شد حکم نیز منتفی می‌گشت؛ چیزی که در اینجا همان اعطای سهم صدقات به "مؤلفه قلوبهم" بود که نص آن را مقرر داشته بود بنابراین عمر بن خطاب هنگامی که نص را در سیاقش قرار داد، با نص به عنوان سلطه دائمی برخورد نکرد».<sup>۲</sup>

و از آن جایی که تلاش می‌کرد قاعده «مهم، عام بودن لفظ است نه خاص بودن سبب» را باطل کند و خواست بدان جا برسد که احکام شرعی در گرو آن سیاق اجتماعی بداند که در آن آمده و استقلالی از خود ندارند موضع عمر بن الخطاب در قبال «مؤلفه قلوبهم» را یادآور شد و آن را به عنوان سندی تاریخی برای گفته‌اش قرار داد.<sup>۳</sup>

---

۲- جريدة العربي ۱۹۹۵/۶/۲۶، بواسطة: منهج عمر الخطاب في التشريع، محمد بلتاجي.

۳- نگا: مفهوم النص، أبو زيد (۱۰۴).

وی در نهایت به این نتیجه رسید که عمر بن خطاب تسلیم سلطه نصوص و پیرو محتوای آن نبوده است بلکه تعاملی مقاصدی با نصوص در پیش گرفته بود، این گونه که احکامی که با حالت اجتماعی سازگاری نداشت را ملغای نمود و حکمی شرعی که معتقد بود برای تحقق مصلحت معینی آمده را متوقف می کرد حتی اگر نص، قطعی و دارای دلالت ظاهری بود!

طیب تیزی هم این گونه است چنانکه معتقد است؛ نص دینی در حالتی جدلی با واقع اجتماعی و اقتصادی زیست می کند و با توسعه و تکامل آن ها دستخوش تغییر می شود و بر حسب شرایطش تناسب می یابد و به سازوکاری رسیده که «در بحث لزوم پایبندی به دین، به یک واسطه جدید از طریق سازگاری دین با آن، تغییر و تحولش به یکی از ابعاد آن و دست کشیدن از منطقه ای که نص در آن پیدایش یافته منتهی می گردد». بر همین اساس، نص دینی تابع واقع می شود و در پس آن گام برمی دارد و برای مشروعیت بخشی به این نظریه به نهادینه کردن جنبش اجتهادی، تأویل محور و روشنگرانه عمر بن خطاب در قبال نص قرآنی و حدیثی استدلال کرده است!<sup>۴</sup> وی سپس موضع عمر بن خطاب در ازای مؤلفه قلوبهم و نیز حد دزدی در زمان قحطی را مثال زده است.

**محمد سعید عشاوی** اما بدانجا رسیده که مدعی است نسخ و الغای احکام شرعی به دست شریعت اسلام نیست بلکه به امت موکول شده است؛

---

۴- النص القرآنی، طیب تیزی (۲۱۹).

چرا که احکام مقرر در شریعت - چنانکه می گوید - مطلق نمی باشد بلکه نسبی بوده و تابع شرایط زمانی و مکانی است به همین دلیل، عمر بن خطاب حکم مؤلفه قلوبهم را نسخ نمود و توزیع زمین فتح شده به غنیمت برندگان را متوقف ساخت.<sup>۵</sup>

از کسانی که در مقدم داشتن مصلحت بر نص دینی و حاکم گردانیدن آن بر نصوص در همه حالات، به اجتهادات امیرالمومنین عمر استناد کرده محمد عابد جابری است. او بر این تاکید نموده که اندیشه اسلامی منادی تطبیق شریعت به ساخت مرجعیت استواری نیاز دارد که از اختلافات مذهبی فراتر برود و مقرر داشته که مرجعیت اصلی که بر تمام مرجعیت‌ها در تجربه تاریخ عربی اسلامی مقدم است عمل صحابه در عهد خلفای راشدین است<sup>۶</sup> سپس شروع به بیان یگانه اصل مورد اعتماد نزد آنان کرده و بدانجا رسیده که آن اصل، تنها مصلحت است! و مقرر داشته که مصلحت نزد آن‌ها بر هر چیزی حتی بر نص قطعی مقدم است چنانکه می گوید: «یگانه اصلی که همیشه آن را مراعات می کردند فقط مصلحت بوده است نه چیز دیگری و بدین گونه، بسیار مشاهده می کنیم که بر حسب آنچه مصلحت دیکته می کند بر خورد می نمایند و از نص، صرف نظر کرده اند هرچند که صریح و قطعی بوده است؛ زیرا بنابر شرایط خاص، اقتضای چنین رفتاری بوده است.<sup>۷</sup>

---

۵- به نقل از: التجديد في الفكر الإسلامي، عدنان أمامة (۴۴۶).

۶- الدين وتطبيق الشريعة، الجابري (۹).

۷- الدين وتطبيق الشريعة، الجابري (۱۲ - ۴۲).



جابری به این بهانه که **اصول فقه** تابع شرایط و احوال تاریخی و مرتبط با اوضاع اجتماعی خاص در عصرهای گذشته بوده به **لزوم تجدید قواعد اصولی** فرا خوانده است و بدان جا رسیده که می‌بایست قواعد دیگری بنا نمود که پاسخگوی خواسته‌های عصر ما باشد و نیازمندی‌های این عصر را پوشش دهد. از جمله قواعد اصولی‌ای که وی به کنار گذاشتن و تغییر آن دعوت داده این قاعده است که می‌گوید: «**وجود یا عدم حکم به وجود یا عدم علت آن بستگی دارد**»، او پیشنهاد جایگزینی آن با این قاعده را کرده که می‌گوید: «**وجود یا عدم حکم به مصلحت بستگی دارد**!» و برای مشروعیت‌بخشی بدین قاعده به عمل عمر بن خطاب استدلال کرده و گفته است: «اگر عمر بن خطاب (اولین قانونگذار در اسلام) به مصلحت و مقاصد شریعت اعتبار بخشیده است و آن‌ها را بالاتر از هر اعتبار دیگری قرار داده است، چرا مجتهدان و مجددان امروزی به این نوع از اجتهاد اقتدا نمی‌کنند؟»<sup>۸</sup>.

همچنین از قاعده «**مهم، عام بودن لفظ است نه خاص بودن سبب**» انتقاد کرده است به این بهانه که عمل بدان به دوری شریعت از واقعیت و نیز فاصله گرفتن دین از پاسخگویی به مصالح مردم می‌انجامد. او بر لزوم پیوند احکام شریعت به اسباب آن تاکید کرده است تا که شریعت واقعی‌تر و سازگارتر با

---

۸- وجهة نظر، الجابري (۶۳).

مصالح مردم و اوضاع مختلف آنان باشد و در این دعوت خویش، برخی اجتهادات عُمری را برجسته نموده است.<sup>۹</sup>

بنابراین اجتهادات عُمری از سوی جریان نوگرایانه مورد توجه ویژه قرار گرفته است و و بعد تراثی بارزی را در بسیاری از تولیدات فکری آن شکل داده است و در تعدادی از نوشته‌های معاصر، نقطه محوری آشکاری گردیده است.<sup>۱۰</sup> این توجه از دوران پیشگامان نخست جریان سکولار حضور داشته است و تعدادی از منادیان رویکرد نوگرایی در اندیشه اسلامی با آن سکولارها در این امر مشترک بوده‌اند و تلاش‌های بسیاری برای برجسته‌سازی اجتهادات عُمری به اعتبار اینکه اصلی تشریحی برای این افکار نوگرایانه است صورت پذیرفته و قطب‌ها و سران این جریان در مناسبت‌های بسیاری تلویحاً به بیان اجتهادات عُمر پرداخته‌اند چنانکه مثلاً خالد محمد خالد می‌گوید: «عمر بن خطاب هرگاه فراخور مصلحت ایجاب می‌کرد، نصوص دینی مقدس از قرآن و سنت را رها کرد، کما اینکه قرآن سهمی از زکات برای مؤلفه قلبی در نظر گرفته و رسول خدا و ابوبکر نیز بر آن، مهر تایید نهاده‌اند اما عمر می‌آید و می‌گوید: بخاطر اسلام آوردن شخص، چیزی به کسی نمی‌دهیم».<sup>۱۱</sup>

---

۹- نگا: وجهة نظر، الجابري، ص (۵۸، ۶۹).

۱۰- نگا: معلومات بیشتری از بهره‌کشی گفتمان نوگرایی از اجتهادات عمری: العلمانیون والقرآن الکریم، أحمد الطعان، ص (۳۹۳).

۱۱- الديمقراطية أبداً، خالد محمد خالد، ص (۱۵۰).

اولین چیزی که در تعامل گفتمان نوگرایانه با اجتهادات عُمری مشاهده می‌کنیم این است که؛ منزلت مصلحت را بالا می‌برد و آن را بر نصوص شرعی حاکم می‌گرداند، چرا که تاویل مقاصدی نزد این جریان، نمایانگر راه و روش مناسب‌تر و حتی واجب‌تر در تعامل با نصوص وحی است و تفاوتی میان نصوص قطعی و ظنی هم نمی‌گذارد زیرا تعامل با تمامی احکام شرعی بر حسب دیدگاه مقاصدی صورت می‌پذیرد و سرنوشت هر حکم یا نصی که مخالف با مصلحت باشد الغا و انکار آن است هرچند هم که دارای ثبوت و دلالت قطعی باشد!

اگر به تحلیل دیدگاه مقاصدی که گفتمان نوگرایانه منادی آن است روی بیاوریم و بر اساس آن روشمندی علمی که ضرورت‌های عقلی، دلایل تاریخی و الزامات معرفت‌شناسانه را مد نظر قرار می‌دهد و تلاش می‌کند به تمام سؤالات احتمالی جواب بدهد بر آن حکم نماییم متوجه ایرادات ساختاری عمیقی می‌شویم که تیشه به ریشه آن می‌زند و سبب ایجاد خلل، تشویش و فساد در منظومه آن می‌شود.

اما اگر طومار استفاده متدوال جریان نوگرایی از نظریه مقاصد را بپیچیم و به اصل مطلب یعنی بهره‌کشی اختصاصی گفتمان نوگرایانه از اجتهادات عُمری بپردازیم درمی‌یابیم که از ایراداتی عمیق، اشتباهات معرفت‌شناسانه ریشه‌دار و مخالفت‌های منهجی متنوع رنج می‌برد که برخی از آنها به روش پژوهش تاریخی و شرعی بر می‌گردد. منشأ برخی دیگر چگونگی تحلیل و مواد آن است، مواردی هم ریشه در مقدمه‌های استدلال و نتایج آن دارد و تمام این امور در موارد زیر نمود می‌یابد:

## مورد اول: تصور اشتباه

گفتمان نوگرایانه آنگاه که بر بعضی اجتهادات عُمری تکیه کرد تصور صحیحی از حقیقت این اجتهادات نداشت و درون مایه آن‌ها را درک نکرده بود. تعدادی از علما و اندیشمندان معاصر در راستای بیان حقیقت این اجتهادات، توضیح شرایط و شرح موقعیت‌های واقعی، زمانی و شرعی آن کوشیدند و تمام نمونه‌هایی که گفتمان نوگرایانه بر آن متکی است را عرضه داشتند و بیان نمودند که اجتهادات یاد شده چگونه با توصیف نوگرایان از آن‌ها سازگاری ندارد و روشن ساختند که در این اجتهادات، به هیچ وجه مصلحت بر نص شرعی مقدم نشده است و از سلطه و چیرگی نصوص فراتر نرفته است و از الزام‌آوری آن‌ها بی‌نیافته است. آن علما، تالیفات و پژوهش‌های ویژه‌ای را به این موضوع اختصاص دادند و بسیار در بیان آن به سخن پرداختند؛ زیرا آنان شرح می‌دهند، روشن‌گری می‌کنند و خواستار بازگشت به تاریخ و منابع صحیح و نیز پایبندی به قراین و دلایل تاثیرگذار هستند.<sup>۱۲</sup> اما مسئله واقعا عجیب این است که گفتمان نوگرایانه کماکان بصورت مداوم همان افکار را با همان شیوه پیشین تکرار می‌کند انگار که نه گوش شنوا دارد و نه چشم بینا.

---

۱۲- نگا: (نظرات في فقه عمر الفاروق) محمد المدني، و (منهج عمر بن الخطاب في التشريع) محمد بلتاجي، و (السياسة الشرعية في نصوص الشريعة ومقاصدها) يوسف القرضاوي، ص (۱۶۹ - ۲۲۲)، و (ضوابط المصلحة) محمد سعيد البوطي، ص (۱۵۲ - ۱۷۵).

ما در اینجا با تکرار تمام مثال‌هایی که گفتمان نوگرایانه از آن بهره‌کشی کرده سخن را به درازا نمی‌کشانیم بلکه بر مثالهایی که بیش از سایر موارد از سوی این جریان ارائه می‌شود تمرکز می‌کنیم تا که میزان شکاف میان فهم و برداشت نوگرایانه از اجتهادات عمّری و میان آنچه تاریخ ثبت می‌نماید و قراین و شریط بر آن مهر تاکید می‌زند هویدا گردد:

### مثال اول: متوقف ساختن حدّ دزدی در قحطی عام الرمادة

تصویری که گفتمان نوگرایانه از این واقعه دارد این است که عمر بن خطاب با نص قطعی درباره قطع دست دزد مخالفت کرده است؛ آن نص که می‌فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ

عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (مائدة: ۳۸) {دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و الله (بر کار خود) چیره و (در قانونگذاری خویش) حکیم است}.

لذا می‌گویند عمر بخاطر مصلحتی که اقتضای نبریدن می‌کند و تغییر ناگهانی، آن را بر سیاق اجتماعی و تاریخی تحمیل کرده و آن را اجرا نکرده است. بنابراین عمر در اینجا حکم قطعی را بخاطر مصلحت ملغا نموده است! اما اگر به تاریخ رجوع کنیم تا حقیقت اقدام عمر رضی الله عنه را بررسی کنیم و برای اینکه میزان درستی نگرش گفتمان نوگرایانه به این واقعه را روشن سازیم در می‌یابیم که مسئله، کاملاً از آن تصویری که این جریان برای واقعه یاد شده ارائه می‌دهد متفاوت است.

پیش از اینکه مسئله را تبیین کنیم می‌بایست اشاره نماییم به این که تعدادی از علمای حدیث، خبری را که در آن آمده عمر بن خطاب حد دزدی را در عام الرمادة متوقف ساخته است ضعیف دانسته‌اند.<sup>۱۳</sup>

اما بر فرض درستی این داستان، چیزی که گفتمان نوگرایانه می‌پندارند در آن نیست؛ زیرا نزد همه مسلمانان معلوم است که حدود در شریعت به صرف ارتکاب مخالفت شرعی‌ای که حدّ دارد بر شخص اجرا نمی‌شود بلکه می‌بایست شروط بسیاری فراهم آید و موانع زیادی نیز منتفی گردد تا اجرای حد ممکن شود و سنت نبوی بر لزوم اطمینان یافتن از کامل بودن موجبات حدود تاکید نموده است و بر دفع حدود از مسلمانان تشویق کرده است چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: «تا آنجا که می‌توانید حدود را از مسلمانان دفع کنید، هرگاه برای مسلمان راه‌هایی از حدّ را پیدا کردید او را به حال خود بگذارید».<sup>۱۴</sup> از جمله موانعی که جلوی اجرای هر حدی در شریعت را می‌گیرد وجود شبهه است و به همین دلیل از صحابه رضی الله عنهم همچون ابوهریره، ابن مسعود، علی و عائشه به کثرت وارد است که گفته‌اند حدود به هنگام وجود شبهه دفع می‌شود و به اجرا در نمی‌آید چرا که آنان معتقد بودند از موارد احتیاط در اجرای حدود، وجود شبهه به هنگام انجام مخالفت شرعی است و این حکم از احکام مورد اتفاق بین علمای مسلمان است و به جز ظاهری‌ها، کسی با آن مخالفت نکرده

۱۳- نگا: إرواء الغلیل، الألبانی: (۸/۸۰).

۱۴- أخرجه: الحاکم فی المستدرک: (۴/۴۲۶) (۸۱۶۳) و صححه.

است. ابن منذر، ابن قدامه و دیگران اجماع را در این باره نقل نموده‌اند<sup>۱۵</sup> و این معنا بیانگر آن است که حکم در آیه دزدی، مقید به قید و بندهای دیگری است که در سنت نبوی بیان شده است.

لذا بنا بر نظر عمر بن خطاب رضی الله عنه یکی از شبهه‌هایی که حد دزدی با آن دفع می‌شود این است که شخص در حال قحطی و نیاز شدید و اضطراری به خوردن، دست به دزدی بزند و این امر چیزی است که نص گفته عمر بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا هنگامی که دزد را در سال عام الرمادة نزد وی آوردند فرمود: «در این سال، بر اساس سنت، دستی قطع نمی‌شود»، لذا این گفته وی بیانگر آن است که قطع کردن دست، حکمی ثابت است اما در زمان قحطی بخاطر وجود شبهه برای آن اجرا نمی‌شود.

بنابراین عمر رضی الله عنه حد دزدی را اجرا نکرد به این دلیل که اصلاً ثابت نشده بود و شروط آن تحقق نیافته بود نه برای اینکه معتقد به الغا و توقف آن به سبب اختلاف سیاق اجتماعی باشد.

از اموری که بیانگر این مسئله است، این است عمر رضی الله عنه از اجرای حد در مواقع دیگری غیر از آنچه در قحطی عام الرمادة روی داد نیز جلوگیری نموده است از جمله: داستان برده‌های حاطب ابن ابی بلتعہ آنگاه که درآمد مردی از قبیله مزینه را دزدیدند و عمر فاروق در ابتدا امر به بریدن دست آنان حکم نمود سپس به تأمل و بررسی وضعیت‌شان پرداخت و امر کرد که حکم بر آنها

---

۱۵- نگا: المغنی، ابن قدامة (۵۵/۹).

اجرا نگردد و دلیل تصمیم خود را چنین بیان داشت که: «اگر اینگونه نبود که شما (اربابان) آنان را گرسنه نگه می‌دارید تا اینکه حرام الله متعال را مرتکب می‌شوند دست‌شان را قطع می‌کردم اما - به الله سوگند - اگرچه آنها را رها می‌کنم ولی تو را چنان جریمه‌ای خواهم کرد که به دردت بیاورد.<sup>۱۶</sup> دلیلی وارد نشده که نشان دهد این حادثه در عام الرمادة روی داده باشد.

این وقایع بیانگر آن است که عمر با نص وارد در مورد حد دزدی مخالفت نکرده است بلکه به قیدها و ضوابطی عمل نموده که در نصوص دیگر آمده است. و بر فرض اینکه با آن مخالف کرده باشد هم این مخالفت سبب مقدم داشتن مصلحت بر نص نبوده بلکه بر اساس نص شرعی دیگری چنین عمل نموده است. لذا اقدامات عمر در تمام حالات و شرایط چنانکه آشکار است به نص شرعی بر می‌گردد نه به مصلحت.

### مثال دوم: ندادن سهم زکات به مؤلفه قلوبهم

معلوم است که مؤلفه قلوبهم از صنف‌هایی است که قرآن کریم در مورد آن نص دارد چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (توبه: ۶۰) {زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت

---

۱۶- أخرجه: البيهقي في السنن: (۱۷۷۴۹).



بدان) می شود، (آزادی) بردگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت دین) الله و واماندگان در راه می باشد. این یک فریضه مهم الهی است و الله دانا و حکیم است}.

بنابراین سهم آنان بر اساس نص قطعی، ثابت است. و پیامبر ﷺ به تعدادی از آنان چنین سهمی داده است و عمر در زمان خلافت ابوبکر صدیق نظرش این بود سهمی که مؤلفه قلوبهم از زکات می گرفتند را متوقف نماید لذا برخی از آنها (عیینه بن حصین و اقرع بن حابس) نزد ابوبکر صدیق شکایت کردند و عمر دلیل اجتهاد خود را چنین بیان فرمود که: «رسول الله ﷺ در آن حال که دل شما را به دست می آورد اسلام ضعیف بود اما خداوند اکنون اسلام را عزت بخشیده است پس بروید و به تلاش پردازید».<sup>۱۷</sup>

اینجا بود گفتمان نوگرایانه شتابان وارد میدان شد و این اجتهاد عمری را به عنوان الغای نص شرعی و مقدم داشتن مصلحت بر نص به تصویر کشید! اما اگر به داستان مراجعه کنیم تا آن را با مراعات شرایط و اوضاع و احوال پیرامونی اش و نیز یادآوری شروط تاثیرگذار در بنای حکم بازخوانی نماییم در می یابیم که عمر رضی الله عنه مخالف نص عمل نکرده است بلکه کاملاً از آن پیروی نموده است چرا که او صاف گروه های یاد شده در آیه، او صافی ملازم شخص نیست که تا زمان مرگ، از او جدا نشوند بلکه او صافی جدایی پذیر و عارضی هستند چنانکه ممکن است شخصی در وقتی از اوقات، فقیر و مستمند باشد

---

۱۷- أخرجه: البيهقي في السنن: (۱۲۹۶۸).

و سهم زکات به او داده شود سپس وصف فقر از وی برداشته می‌شود و از زکات گیرندگان به‌شمار نمی‌رود و ندادن سهم زکات به او در این حالت به معنای ابطال نص و الغای حکم نیست بلکه تعلیق آن به خاطر برداشته شدن علت آن است. همچنین ممکن است که شخص در وقتی از اوقات از مؤلفه قلوبهم باشد و زکات به او داده شود سپس این وصف از او برداشته شود و ندادن سهم زکات به او به معنای الغای حکم نیست بلکه به سبب انقضای آن به خاطر پایان علتش است، بنابراین عمر حکم را ملغا ننموده است بلکه اعطای آن را به افراد معینی متوقف ساخته که وصف تاثیرگذار در حکم از سر آنان برداشته شده است و دیگر از زمره زکات گیرندگان بشمار نمی‌روند.

و این همان چیزی است که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فهمیده است (وی از سرسخت‌ترین افراد در پیروی از جدش عمر بن خطاب رضی الله عنه و از حریص‌ترین افراد در باره اقتدا به عمر بود) لذا وی دوباره حکم مؤلفه قلوبهم را به اجرا درآورد آنگاه که مشاهده نمود علت لازمه آن در برخی افراد وجود دارد و بر آنها صدق می‌کند؛<sup>۱۸</sup> و همین امر تاکید می‌نماید که عمر بن خطاب، سهم مؤلفه قلوبهم از زکات را ملغا نکرده بود و برای همیشه آن را متوقف نساخته بود.

با این توضیح، میزان اشتباهی که گفتمان نوگرایانه در مورد تصور و به تصویر کشیدن اجتهادات عمری مرتکب شده است برای ما هویدا می‌شود و

---

۱۸- نگا: الطبقات الکبری، ابن سعد: (۵/۵۵۸).

این اشتباه، فراگیر و کلی است و همه اجتهاداتی را در بر می‌گیرد که از سوی آنها به کار گرفته شده است (آن‌ها در مورد همه اجتهادات اشتباه کرده‌اند).

### مورد دوم: منطق‌گزینشی عمل کردن

گفتمان نوگرایانه، پروسه‌گزینشی عمل کردن را به شکلی بسیار آشکار در برخورد با اجتهادات عمّری انجام می‌دهد چنانکه از آثار و فتاوای روایت شده از عمر بن خطاب چشم‌پوشی می‌کند و تنها بر مقدار ناچیزی از آنچه که امکان بهره‌کشی از آن را دارد تمرکز می‌کند.

این روش با سازوکارهای علمی صحیح منافات دارد و در همین حال نیز ممکن است به نتایجی عکس آنچه گفتمان نوگرایانه بدان رسیده بینجامد؛ زیرا اگر به منطق‌گزینشی که پیروان این گفتمان انجام می‌دهند عمل کنیم می‌توانیم به این نتیجه برسیم که عمر برای مقاصد، اعتباری قائل نبود و توجهی بدان نداشت و او تعاملی صرفاً ظاهری با نصوص داشت و از شواهدی که می‌تواند مثالی برای این امر باشد این است که او به بوسیدن حجر الأسود پایبند شد و فرمود: «من می‌دانم که تو یک سنگ هستی که هیچ نفع و ضرری نداری و اگر رسول خدا را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسد اصلاً تو را نمی‌بوسیدم»<sup>۱۹</sup> و از شواهد دیگری که بیانگر این مسئله می‌باشد این است که عمر رضی الله عنه فرموده: «ما را با رَمَلْ چکار است؟ همانا ما (نیرومندی خویش) را به مشرکان نشان می‌دادیم و خداوند آنها را هلاک گردانید» سپس گفت:

---

۱۹- أخرجه: مسلم: (۳۱۲۶).

«رمل چیزی است که رسول خدا آن را انجام داده و ما دوست نداریم که آن را ترک کنیم».<sup>۲۰</sup>

اگر بپذیریم که عمر مصلحت را بر نص مقدم داشته است و بر منطق گزینشی تکیه کنیم می‌توانیم به نتیجه‌ای مغایر با آن چیزی برسیم که گفتمان نوگرایانه بدان رسیده است چنانکه این جریان بدانجا رسیده که امیرالمومنین عمر الغای احکام شرعی را جهت آسان‌گیری بر مردم اعمال می‌نمود ولی ما می‌توانیم به این نتیجه برسیم که هرگاه که از مردم بی‌تفاوتی نسبت به شریعت و بی‌توجهی بدان را ببینیم، مذهب عمر سخت‌گیری زیاد بر مردم و زیاده‌روی در اجرای احکام شرعی است! از شواهدی که ممکن است به‌عنوان مثالی برای این مسئله ارائه شود: افزایش حدّ شرابخواری است؛ چنانکه از سائب بن یزید روایت شده که: «در عصر رسول خدا ﷺ و در خلافت ابوبکر رضی الله عنه و اوایل خلافت عمر، شرابخوار را می‌آوردند و ما او را با دست و کفش و عبایمان می‌زدیم تا اینکه در زمان حکمرانی عمر چهل تازیانه به او زد و حتی اگر در شرابخواری زیاده‌روی می‌کردند هشتاد ضربه تازیانه به آنان می‌زد»<sup>۲۱</sup>، مورد دیگر: سخت‌گیری در مسئله طلاق است؛ از طاوس روایت شده که ابو الصهباء از ابن عباس رضی الله عنه خواست که از اخبار غریب خود برایشان بگوید و سپس پرسید: آیا می‌دانی که طلاق سه‌گانه در زمان رسول خدا و ابوبکر یک طلاق محسوب می‌شد؟ ابن عباس جواب داد: چنین است که تو می‌گویی

---

۲۰- أخرجه: البيهقي في السنن: (۹۵۴۴).

۲۱- أخرجه: البخاري: (۶۲۸۱).

اما وقتی دوران خلافت عمر فرارسید مردم در طلاق دادن شتاب به خرج می دادند و زیاده روی می کردند و پی در پی طلاق می دادند (بدون فاصله) پس عمر آن را برایشان چنین نافذ گرداند.<sup>۲۲</sup>

تمامی این نتایج بدون شک اشتباه است چرا که بر روش صحیح در کسب افکار تکیه نکرده است و سازوکار متکاملی را برای دستیابی به نتیجه درست بکار نبرده است.

روشمندی علمی اصلاً چنین چیزی را نمی پذیرد و بر حقیقت جو واجب می کند که بیشترین میزان از نمونه ها را گردآوری نماید سپس به فرایندی تحلیلی از تمام آنهایی که صحیح است پردازد تا به مبانی مشترکی برسد که در بنای حکم تاثیرگذار بوده است.

تعدادی از پژوهشگران، فرایند استقرائی گسترده ای را انجام دادند و تمام فتاوا و آثار فقهی روایت شده از امیرالمومنین عمر را گردآوری نمودند و ابتدا اقدام به بررسی آنها از جهت ثبوت کردند سپس به تحلیل و توضیح آنها پرداختند. این آثار، ابواب مختلفی از ابواب فقه همچون مسائل طهارت، نماز، مسائل زکات و اموال، مسائل قضاوت، مسائل حدود، مسائل مربوط به ازدواج و موارد دیگر را در بر گرفته است.<sup>۲۳</sup> این گردآوری، راه را برای رسیدن به

---

۲۲- أخرجه: مسلم: (۱۴۷۲).

۲۳- نگا: نمونه هایی از این پژوهش ها: (النظام المالي في عهد عمر بن الخطاب) أحمد الشافعي، و (سياسة المال في الإسلام في عهد عمر بن الخطاب ومقارنتها بالأنظمة الحديثة) عبد الله السعدي، و (أولويات الفاروق السياسية) غالب القرشي، و (فقه عمر بن الخطاب في

حقیقت مذهب صحیحی که عمر بن خطاب رضی الله عنه بر آن بوده هموار کرده اما گفتمان نوگرایی از تمام این تحقیقات و آثار دربردارنده آن چشم‌پوشی کرده و به تعدادی محدود که یک دهم امور نقل شده از عمر هم نبوده تکیه کرده و بر اساس این حجم ناچیز، نتایج بزرگی را بنا کرده است! آیا این امر، خلل ساختاری بزرگی نیست؟! آیا این کار بیانگر فقدان امانت علمی در گفتمان نوگرایانه نیست؟ آیا این امر بیانگر آن نیست که حقیقت برای گفتمان نوگرایانه به آن اندازه اهمیت ندارد که رسیدن به نتایج پیش‌فرض خودشان دارای اهمیت است؟ این کار ما را و می‌دارد که سخنی مانند گفته استاد عباس عقاد را بگوییم که: «بزرگی اشتباه با وجود آسان بودن کسب علم، پیش از آنکه سبب شود در سلامت اندیشه شخص اتهام وارد کنیم، سلامت قصد و نیت او را متهم سازیم».<sup>۲۴</sup>

### مورد سوم: دور زدن حقایق تاریخی

گفتمان نوگرایانه در نتیجه منطق‌گزینشی عمل کردن به این نتیجه رسیده که عمر تسلیم سلطه نصوص نبوده و توانسته از هیبت نص‌رهایی یابد

---

الجنايات وأحكامها موازناً بفقهِ أشهر المجتهدين) رويحي الرحيلي، و (فقهِ عمر بن الخطاب في النكاح مقارناً بأراء أشهر المجتهدين) جمعان الغامدي، و (فقهِ عمر بن الخطاب في الطهارة موازناً بفقهِ أشهر المجتهدين) طارق السبيعي، و (فقهِ عمر بن الخطاب في المعاملات المالية مقارناً بفقهِ أشهر المجتهدين) عادل الفخري، و (نظرات في فقهِ عمر الفاروق) محمد المدني، و (منهج عمر بن الخطاب في التشريع) لمحمد بلتاجي، و (موسوعة فقهِ عمر بن الخطاب) محمد رودس قلعه جي، وغيرها كثير.

۲۴- ماذا يقال عن الإسلام؟ (ص ۷۳).

و الگویی ایده آل را در تعامل مناسب با نص ارائه دهد، زیرا هیچ چیزی را بر مصلحت مقدم نمی‌داشت حتی اگر نصی قطعی بود!

اما اگر به تاریخ مراجعه کنیم تا این نتیجه‌ای که گفتمان نوگرایانه بدان رسیده را مورد بررسی قرار دهیم چیزی نمی‌یابیم که با آن همخوانی داشته باشد بلکه دقیقاً عکس آن را مشاهده می‌کنیم چرا که روایت‌های نقل شده از عمر را می‌یابیم که الگو و نمونه‌ای والا از تسلیم‌پذیری در برابر نص شرعی و گردن نهادن به هیبت و چیرگی آن ارائه می‌دهد و می‌بینیم که وی قدسیت نص را کاملاً می‌پذیرد و درون‌مایه نصوص را اساس گفتار و کردار خود قرار می‌دهد و آن را بر همه چیز مقدم می‌دارد و این وصف و حالت چنان از عمر مشهور گردیده است که او را «الوقاف عند کتاب الله» یعنی ایستا در نزد کتاب خدا لقب داده‌اند.<sup>۲۵</sup>

آثاری که بر این معنا تاکید می‌کند بسیار زیاد هستند چنانکه امیرالمومنین عمر رضی الله عنه به قاضی خویش نامه نوشت و منهج مورد اعتماد در بنای احکام شرعی را برای او شرح داده و به وی می‌گوید: «اگر مسئله‌ای برای تو پیش آمد در آیات کتاب الله بنگر و بر اساس آن قضاوت کن، اما اگر در کتاب خدا چیزی نیافتی بر اساس سنت رسول الله قضاوت کن و حکم بده و اگر در سنت هم چیزی نیافتی پس در آنچه که صالحان و امامان عادل بدان

---

۲۵- نگا: صحیح البخاری (۴۲۷۶).

حکم نموده اند حکم کن، ولی اگر این را هم نیافتی تو مختار هستی، اگر خواستی خودت اجتهاد کن و اگر خواستی آن را به من بسپار».<sup>۲۶</sup>

عمر در مواضع بسیاری، وقتی دانست رأی و نظر خود که بر اساس قیاس و اجتهاد بود مخالف با نص است آن را رها نمود چنانکه یک بار به اینکه زن از دیه شوهرش ارث نمی برد فتوا داد تا آن که ضحاک بن سفیان کلابی به وی خبر داد که رسول الله ﷺ به زن اشیم ضبابی از دیه همسرش، ارث داده است لذا عمر نیز از گفته خود بازگشت.<sup>۲۷</sup>

همچنین عمر به تفاوت بین انگشتان در دیه بر اساس اجتهاد خویش و برآورد کردن مصلحت فتوا داد تا که حدیثی از پیامبر ﷺ را به عرض وی رساندند که فرموده است: «برای هر انگشتی، ده شتر دیه هست» لذا از گفته اش بازگشت و حرف خود را پس گرفت.<sup>۲۸</sup>

این شواهد تاریخی، میزان تسلیم پذیری عمر بن خطاب ﷺ در برابر نص شرعی و نیز احترام، تکریم و رعایت هیبت نص را هویدا می سازد با این حال عقلا بعید است که او چیزی را بر نص شرعی تقدیم بدارد و نیز عقلا بعید است که حکم ثابت را بخاطر قیاس، مصلحت یا اجتهادی که داشته ملغا نماید و

---

۲۶- أخرجه: النسائي: (۵۴۱۴)، والدارمي في المسند: (۱۶۵/۱)، وإسناده صحيح.

۲۷- أخرجه: الترمذي: (۱۰۳۶)، وأبو داود: (۲۵۵۸)، وهو صحيح الإسناد.

۲۸- أخرج القصة: عبدالرزاق في المصنف: (۱۷۶۹۸)، ابن أبي شيبة في المصنف:

(۱۹۴/۹).



چگونه برای ما شایسته است که چیزی از وی نقل کنیم که با حال و وضع شناخته شده ایشان مغایر باشد؟!

امر بسیار عجیب و غریب این است که گفتمان نوگرایانه، تصورات خود درباره موضع گیری امیرالمومنین عمر در قبال نص شرعی را بدون توجه به این اخبار بنا کرده است و بدون اینکه بدان اشاره ای کند یا جواب قانع کننده ای نسبت بدان ارائه دهد. لذا می بایست بگوییم که تقدیس نص شرعی و تسلیم پذیری در برابر آن تنها مختص به عمر نبوده بلکه این امر از تمامی صحابه رضی الله عنهم مشهور است چرا که آنان از پایبندترین افراد به مدلول های قرآن و سنت بودند و بیش از هر کس دیگری بدین دو منبع تحاکم می نمودند و هیچ سازش و تعارفی نسبت به آن را نمی پذیرفتند و این امر به وفور از آنان ثابت است و در کردارها، فتاوا و مواضع شان آشکار می باشد.

اگر به نقل اخبار و مواضع صحابه که بر امر یاد شده تاکید می کند پردازیم زمان و صفحات زیادی را می طلبد، اما از باب مثال به چند مورد بسنده می کنیم، از جمله اینکه ابن مسعود گفته است: «اگر مسئله ای برایت پیش آمد که حتماً بایست بدان پردازی به آنچه در کتاب خدا است حکم و قضاوت کن، اگر چیزی در آن نیافتی به سنت پیامبر خدا حکم کن، اگر در آن چیزی نیافتی به آنچه صالحان بدان حکم و قضاوت نموده اند حکم کن، اگر

چیزی نیافتی خودت بدان پرداز و اگر بازهم ناتوان ماندی از آن فرار کن و خجالت نکش».<sup>۲۹</sup>

ابن عباس رضی الله عنه به شدت بر کسانی که به واسطه رأی ابوبکر و عمر با نصوص مخالفت کرده اند تاخته است و می فرماید: «نزدیک است که از آسمان بر شما سنگ ببارد؛ به شما می گویم: رسول الله فرموده است و شما می گوئید: ابوبکر و عمر گفته اند!»<sup>۳۰</sup>

از قوی ترین شواهد تاریخی خاصی که بیانگر مقدم ندانستن مصلحت بر نص توسط صحابه است رویدادی است که میان مروان بن حکم و ابوسعید خدری رضی الله عنه اتفاق افتاد چنانکه مروان، ترتیب در نماز عید را تغییر داد و خطبه را بر نماز مقدّم نمود و چنین دلیل آورد که مصلحت، این امر را اقتضا می کند چونکه مردم برای خطبه نمی شینند و پس از ادای نماز عید، مسجد را ترک می کنند اما ابوسعید با تصمیم او مخالفت کرد و کارش را نکوهش نمود و آن را تغییر در دین الله و بدعتگزاری در آن خواند.<sup>۳۱</sup>

این اخبار و موارد دیگر، حال و وضع صحابه رضی الله عنهم با نصوص شرعی و چگونگی برخورد آنان با نصوص را برای خواننده به تصویر می کشد و یگانه اصلی را مشخص می کند که مقدّم بر هر چیز دیگری است.

---

۲۹- أخرجه: عبدالرزاق في المصنف: (۱۵۲۹۵).

۳۰- أخرجه: أحمد: (۳۱۲۱).

۳۱- بنگر به این داستان در: صحیح البخاری: (۹۵۶)، و صحیح مسلم: (۲۰۹۰).

اگر به مقایسه بین این حالت و بین آنچه که محمد عابد جابری به صحابه نسبت داده که صحابه مصلحت را بر همه چیز حتی بر نص قطعی تقدیم می‌دارند، پردازیم در خواهیم یافت که او به شکلی آشکار به گمراه‌گری معرفتی و معلوماتی پرداخته است و تاریخ را به صورتی کاملاً متفاوت از آنچه که هست به تصویر کشیده چرا که او هیچ اشاره‌ای هر چند جزئی به این اخبار نکرده و هیچ جوابی هم به آنها نداده است چه رسد به اینکه جواب قانع‌کننده‌ای بدهد، و همه اینها میزان خلل ساختاری در سازوکاری که جابری برای تحلیل میراث صحابه بکار گرفته است و نیز میزان اشکال و نقص معرفت‌شناسانه در تصورات و نتایجی که خاطر نشان ساختیم را برای خواننده روشن می‌سازد.

واقع شدن در این اشتباه هولناک، دروازه را در برابر سؤالاتی می‌گشاید که ستون ساختمانی را در هم می‌شکند که اندیشه نوگرایی بر آن بنا شده است و سؤالات ساختاری بزرگی درباره شیوه‌ای بر می‌انگیزد که بواسطه آن با میراث اسلامی تعامل می‌کند و احتیاط شدید و شک و تردید بسیاری در نتایجی را به دنبال می‌آورد که این اندیشه بدان رسیده است.

### مورد چهارم: نادیده گرفتن امتدادات تاریخی

برای محققان تاریخ علوم اسلامی معلوم است که امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه یکی از استادان مدرسه فقهی‌ای بشمار می‌رود که در مدینه منوره در دوران تابعین پیدایش یافت چنانکه علمای مدینه به نقل فتاوا و آثار وی توجه ورزیده‌اند و در درون مایه، استخراج اصول و مبانی آنها به تفقه پرداختند.

از مشهورترین افرادی که به این کار مبادرت ورزیده سعید بن مسیب است که به عنوان عالم‌ترین شخص به فقه عمر بن خطاب توصیف شده است و هفت فقیه بزرگ دیگر نیز همانند او هستند یعنی: عروة بن زبیر، قاسم بن محمد ابن ابوبکر، عبیدالله بن عتبه، خارجه بن زید، سلیمان بن یسار و سالم بن عبدالله (نوه عمر بن خطاب)<sup>۳۲</sup> و از این فقهای بزرگ و از شاگردان آنها کسی شناخته نمی‌شود که به نتیجه مورد نظر گفتمان نوگرایانه رسیده باشد؛ یعنی اینکه مصلحت را بر نص شرعی مقدم بدار یا حکم شرعی را بخاطر مصلحت ملغا کند، در حالی که آنان - بدون تردید - به حال و وضع عمر داناتر بودند و درک بیشتری از رفتارها و فتاوی‌وی داشتند و فهم عمیق‌تری نسبت به سیاق تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن می‌زیسته داشتند، پس آیا عقلا قابل قبول است که آنچه افراد نزدیک به عمر فهم کرده‌اند و اشخاص داناتر به وی را رها کنیم و دنباله‌رو کسانی شویم که دورتر و جاهل‌تر به او هستند؟!!

گفتمان نوگرایانه در این عملکرد خود، برهه‌ای طولانی از تاریخ را حذف کرده و نادیده گرفته است و به قراین و دلایل مغایر با آنچه بدان رسیده توجهی نکرده و دوره‌ای بلندمدت تاریخی روشن که تاثیر آشکاری در سیر تکاملی اندیشه داشته را از قلم انداخته است.

پس از این گذار گسترده در بهره‌کشی گفتمان نوگرایی از اجتهادات عُمری، میزان خلل و اشکال منهجی آن برای ما آشکار شد؛ خللی که تیشه به

---

۳۲- نگا: الفكر السامي في تاريخ الفقه الإسلامي، الحجوي: (۲۵۳/۱)، و تاريخ الفقه

الإسلامي، إلياس درودور (۳۸۹/۱).

ریشه آن می‌زند و نیز حجم بحران پژوهشی‌ای که پیروان این گفتمان از آن رنج می‌برند نیز برایمان هویدا شد و اقدامات مخالف با اصول علمی صحیح نیز از پشت پرده بیرون آمد؛ امری که پژوهشگران مصمم در اندیشه اسلامی را بر آن می‌دارد که به انجام اقدامات انتقادی وسیعی دست بزنند تا از زیان‌های معرفت‌شناسانه‌ای که این گفتمان در پیکره اندیشه اسلامی معاصر ایجاد کرده رهاگردند.